



صلح در لغت و اصطلاح هر دو بمعنای آشتی و سازش و مقابل جنگ و جدال است ، آشتی متخاصمین و سازش متداعیین . نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ پیدایش صلح مقارن تاریخ ظهور افراد بشر و تشکیل اولین حوزه است یعنی از تاریخی که بشر پا بر صه ظهور گذاشته صلح هم وجود داشته و افراد دعاوی و دشمنی های قطعی و مسلم یا فرضی و احتمالی را بسازش حل و فصل کرده اند زیرا صلح تنها راه حل مولود جنبه رفق و مدارای بشریت در مقابل شهوت و غضب و حرص و طمع است و قبل از اینکه بشر پاره را از مرحله خانواده فراتر نهد صلح موضوعیت داشته و از طرف یکی از طرفین یا بستگان و وابستگان آنها پیشنهاد میشده بطوریکه میتوان گفت قبل از تاریخ هم صلح در قبائل وحشی نیز قاطع دعاوی بوده و در مراحل تمدن

و تدوین قوانین جدید برای مدنیت نیز ناچار به رعایت ارکان صلح شده اند و باقتضای زمان و مکان و آداب و رسوم هر قوم و ملت، هر مذهب و شریعتی نظامات و شرائطی داشته ولی در عین حال اصل معنی و مفهوم آن حفظ شده و چون خود را بی نیاز از آن ندانسته و نمیدانند از قاموس بین المللی برکنار نگردیده و کماکان در حل و فصل دعاوی و مخاصمات بین دو نفر یا دو خانواده، دو طایفه، دو یا چند کشور چه از لحاظ حقوقی و دعاوی، سابق و لاحق، مسلم و احتمالی، و چه نسبت به حقوق سیاسی و بین المللی توانسته و میتواند بدون حد و حصر و بستگی به کمیت و کیفیت بلکه بطور اطلاق کلیه منازعات و مشاجرات را موضوع خود قرار داده و یک جاپایان بخشد.

اسلام به مسئله صلح خیلی اهمیت داده است، علت این است که در میان وقایع و حوادث مهم تاریخ هیچ واقعه ای با اندازه ظهور اسلام اهمیت نداشته و ظهور اسلام از لحاظ طرز فکر و عقیده و از جهت تاثیر علمی و اخلاقی در جامعه بشر موجب پیدایش پدیده های خاصی گردیده و در وضع قوانین و نظامات و ایجاد روابط میان ملل و اقوام اثر داشته و بادستگاه تعلیماتی خود برای برقراری نظم نهائی جهان قواعد و مقرراتی طرح کرد تار فاه و امنیت جامعه بشری را تأمین کند و بادر نظر گرفتن اینکه خاصیت تنازع و تهاجم جزء فطرت بشر است خواسته است در پناه تعلیمات الهی عامل تنازع بتدریج از بین برود و عامل تعاون جای آنرا بگیرد.

اسلام برای جنگی که مولود تنازع است و برای صلحی که محصول تعاون است قواعد و مقرراتی وضع کرده و جنگی را که برای دفاع از حق و اعلائی کلمه حق است از جنگهایی که برای جلب سرمایه و تحصیل قدرت مادی باشد جدا ساخته است. جنگ های اسلامی بحکم ضرورت برای حفظ نظامات عالییه اجتماعی و وصول به هدف اعلائی انسانیت و تعمیم اصول آزادی و تاسیس حکومت تقوی و فضیلت و هدایت بعدالت و حفظ حقوق مظلومین بوده است.

قانون اسلام جنگ را علیه اهل «رده» یعنی آن دسته از مسلمین که مرتد شوند، علیه اهل «بغی» یعنی آن دسته از مردمی که طغیان و عصیان کنند، علیه اهل «حرب»

یعنی کسانی که در طریق تفرقه و شقاق سیر و علیه دولت اقدام کنند و در مورد «رباط» یعنی حفظ سرحدات تجویز کرده و در حالیکه دولت اسلامی در حال دفاع بوده و رباط را بر جبهاد ترجیح داده و بک شب در رباط گذراندن را بهتر از هزار شب نماز و دعا شناخته ولی پیوسته صلح بین مسلمین و «اهل حرب» و صلح بین اهل عدل و اهل بغی را توصیه کرد، تا در الحرب را بدار لاسلام مبدل کند و جنگ بذاته هدف نهائی نبود بلکه برای تأسیس و تأمین صلح وسیله نهائی شناخته شده است.

اگر فرق جنگهای مولود تنازع و محاربات محصول تعاون را بدانیم و بدانیم که در طول سیزده سال جنگهایی که در زمان رسالت حضرت ختمی مرتبت صورت گرفت به تخمین دقیق محققین تلفات طرفین فقط هزار و کسری نفرات بوده است با توجه با عمیت آن انقلاب بخوبی تشخیص میدهم که بر نامه اصلی استقرار صلح بوده است و بس.

در آئین زرتشت در کتاب اوسنا، دستور دوری از جنگ و توصیه صلح بسیار است و در سروش (بشیتها دوخت) می گوید خدای یکتا صلح و دوستی می بخشد و از صلح طلبان نگهبانی میکند.

صلح در فصل دوم از سفر (مثنی) توریة از آیه ۲۳ به بعد توصیه شده و در فصل بیستم از کتاب اشاره از آیه دهم به بعد تصریح دارد که وقتی برای جنگ بطرف شهری میروی قبلاً ندای صلح برسان! و بطور کلی با کمال صراحت و بدون ابهام حضرت موسی در اسفار اربعه مخصوصاً در کتاب (سفر خروج) و فصول ۶ تا ۱۹ سفر لویان و ۲۰ تا ۲۸ سفر مثنی صلح را ترغیب و توصیه کرده است و در قانون هوشن مشیات که یکی از اعظم علمای بنی اسرائیل است تحت عنوان پشارا (بکسر پ) دستور صلح داده و چیزی را که بصلح خاتمه یافت غیر قابل رجوع و تجدید مطلع شناخته است.

در اناجیل اربعه و نامه های حواریون مبنای دین مسیح بر اصول صلح و مدارا استوار است و در باب پنجم از انجیل (متی) آیه نهم می گوید خوشا بحال صلح جویان که فرزندان خدا خوانده میشوند و در آیه ۲۳ اضافه میکند که اگر هدیه خود را به

قربان نگاه آوردی و همانجا بیادت آمد که برادر تو از تو گله مند و آزرده خاطر است هدیه را رها کن و اول برو صلح کن و بعد بیا بقربانی بپرداز و در آیه ۲۵ میفرماید تا با مدعی خود در راهی، بزودی صلح کن مبدا تو را بقاضی حواله کند و قاضی به سرهنک بسپارد و سرهنک بزندان افکند ...

در نامه «پولس» باهالی روم در نامه بعد باهل فرتس و در نامه دیگر به افتنیان در باب ۱۴ - ۱۷ - ۱۸ همیشه و همه جا توصیه و تبلیغ صلح است.

در اسلام صلح سید الاحکام است و از جمله آیاتی که دلالت بر مشروعیت آن دارد آیه شریفه (و ان امرأة خافت من بعلها نشوزا و اعراضاً فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحاً و الصلح خیر). و حدیث نبوی است که اطلاق دارد (الصلح جائز بین المسلمین الا صلحاً احل حراماً او حرم حلالاً) و روایت منقول از حضرت صادق (الصلح جائز بین الناس) بنا بر این صلح لازمه انسانیت است و بصورت ابدیت ملازم بشریت خواهد بود.

بطور کلی در شریعت اسلام بیش از سایر ادیان و قوانین بشری به صلح اهمیت داده شده و مسئله صلح در اسلام و کتب فقهای مسلمان دارای شعب و تقسیمات مختلفه و شرائط و کیفیات مفصله ایست که بعقیده فقها چهار مورد پیدا میکند. صلح بین مسلمین و اهل حرب مانند صلح معروف حدیبیه و صلح خیبر و صلح بین اهل عدل و بغی، صلح بین زوجین در مقامیکه خوف شقاق و نفاق باشد و صلح در مورد تنازع یا در مورد معاملات. صلح آقای احکام است و در تمام ملل و اقوام از هر کیش و شعاری يك اصل عام - المفعة و از مزایای ثابتة قوه عاقله بشریت (در مقایسه با سایر مخلوقات) شناخته شده که در هیچ عصر و زمانی مورد انتقاد و اختلاف نبوده و پیوسته در تمام قوانین سیاسی و قضائی و در حقوق خصوصی و عمومی مورد احترام بوده و خواهد بود.

انسان عاقل اگر حقی برای خود قائل است بجای توسل به پیچ و خم محاکم و بجای اینکه بعد از طرح دعوی تا خاتمه کار شب که میخوابد يك چشم خود را باز نگذارد و همیشه نگران نتایج ممکن الحصول محاکمه باشد از آغاز با طرف سازش میکند و از طریق

صلح بخصوصت خاتمه میدهد و خود را از ورطه کشمکش میرهاند. اگر چه تشریح صلح برای قطع خصومت و رفع کدورت و تنازع است ولی همیشه صلح مشروط و معلق باین نیست که منسوب بنزاع و خصومت باشد زیرا نزاع و خصومت علت حکم است نه حکمت آن! بنا بر این منافاتی باتعمیم ندارد و صلح در مقام معاملات دیگر نیز تاحدی راه دعوا را مسدود میکند که اینک صلح حق شفعه ندارد و از مصالحه دعوی شفعه پیدا نمیشود.

برای تمام کردن دعوی، برای رفع تنازع و فصل خصومات سه راه حل می توان یافت که از همه بهتر همان اصلاح ذات البین است یکی هم ارجاع و توسل به حکومت داور و سومی اقامه دعوی در محاکم و طی تشریفات داد گاه و داد گستری است ولی افراد عاقل و کسانیکه تجربه دارند همیشه سعی می کنند که از طریق صلح که کم خرج تر و آبرومندتر است به دعاوی و اختلافات خاتمه دهند.

صلح از حیث چگونگی و شرائط در تمام ممالک و ادیان بیک صورت نیست یعنی در هر کشوری فصل خاص و مقررات مخصوص دارد و در قوانین ایران علاوه بر موارد رفع تنازع موجود و جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله نیز واقع میشود و صلحی که در مقام معامله واقع شود نتایج آن معامله را دارد ولی شرائط و احکام خاصه آن را ندارد، مثلاً صلح در مقام بیع مورد صلح را با عوض مبادله و دادوستد میکند و همان نتیجه بیع را دارد بدون اینکه شرائط و احکام خاصه بیع در آن مجری باشد یعنی اگر بیع بود خیار غبن داشت، خیار مجلس داشت و... ولی چون بصورت صلح واقع شده و لو اینکه خریدار مغبون هم شده باشد نمی توان از احکام و شرائط بیع برای فسخ معامله استفاده کرد.

بطور کلی صلح در شرع اسلام و حقوق مدنی ایران می تواند جانشین عقود دیگر واقع شود و اثرات آنها را داشته باشد ولی مشمول احکام خاصه آن عقود نمی گردد یعنی صلح در مقام بیع اثر بیع، در مقام اجاره آثار اجاره، و بجای هبه

نتایج هبه را می بخشد لیکن شرایط خاصه بیع و اجاره و هبه را شامل نیست و خیاراتی که در فسخ یا بطلان بیع و اجاره موثر است در صلح تأثیر ندارد .

صلح عقدی است لازم و نسبت بطرفین نافذ و لازم الاتباع است که باید برطبق آن رفتار کنند مگر در صورتیکه مورد صلح غیر مشروع باشد و صلحتی که بخواهد حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند صلح نیست باطل است .

اگر کسی منافع خانه خود را صلح کند بشرط دائر کردن قمارخانه یا فاحشه خانه یا دکانی را بصیغه صلح اجاره دهد برای فروش مسکرات بدون اینکه درباره طرفین نافذ باشد باطل است.

صلح با انکار دعوی نیز جائز است و در خواست یا ایجاب صلح اقرار محسوب نمیشود یعنی اگر زید از عمر و ادعای طلبی کرد و عمرو منکر آن بود و برای قطع تشاجر و احتراز از اقامه دعوی صلح کرد یا حاضر برای اصلاح شد نمی توان اتخاذ سند کرد و آمادگی او را برای صلح اقرار و اعتراف به ثبوت حق تلقی کرد .

اینکه میگوئیم صلح عقد لازم است یعنی نمی توان صلح را برهم زد مگر در موارد فسخ به خیار یا اقباله مثلاً پذیری خانه خود را به فرزندش صلح میکند و مادام الحیوة خود برای خود اختیار فسخ میگذارد و شرط میکند که بتواند بار مال الصلح عقد را فسخ کند.

اگر صلح در مورد تنازع یا مبنی بر تسامح باشد قاطع است و هیچ یسک از طرفین نمی تواند آن را فسخ کند اگر چه با دعای غبن باشد مگر در صورت تخلف شرط یا اشتراط خیار .

یعنی اگر دو نفر در مقام حل اختلافات و قطع و فصل دعاوی و برای جلوگیری از وقوع آن بر اساس گذشت و مسامحه صلح کردند قابل فسخ نیست مگر آنکه در ضمن عقد صلح اختیار فسخ گذاشته باشند یا شرطی کرده باشند که در صورت تخلف

از شرط صلح فسخ شود و الا چون بنای عرف در این نوع از مصالحه بر گذشت است دعوی غبن مسموع نخواهد بود. زیرا هنگام صلح در مقام تنازع طرفین قصد ندارند که مال خود را بارزش واقعی روزوا گذار کنند.

متعلق صلح گاهی عین است گاهی منفعت یا دین یا حق یا دو یا سه یا همگی این چهار چیز و در تمام صور مزبوره ممکن است باعوض باشد یا باعوض و در صورتیکه با عوض باشد عوض آن یا عین است یا منفعت یا دین و یا حق، مواردی هم پیش می آید که عوض و معوض مانند یکدیگر باشند یعنی عین در قبال عین دین به دین حق به حق و منفعت در مقابل منفعت، اگر مورد صلح دینی باشد که بر ذمه شخص ثالثی است با عقد صلح به متصالح منتقل میشود و اگر دینی باشد بر ذمه خود متصالح نتیجه عقد سقوط آن است و اگر متعلق صلح حق قابل اسقاط و غیر قابل نقل و انتقال است مانند خیار فسخ و حق شفعه نتیجه عقد صلح سقوط آن حقوق خواهد بود.

بنابر این من می توانم طلبی را که از اکبر آقا دارم به حسین صلح کنم و با صلح طلبم به حسین منتقل میشود، یا دوهزار ریال طلبم را به خود اکبر آقا در قبال یک ریال صلح کنم آنوقت در نتیجه صلح دین سقوط میکند یعنی طلبم از بین میرود و دیگر حق مطالبه ما به الفاتور را از اکبر آقا ندارم و اگر اکبر آقا که با من درملکی شریک بود سهم خود را ارزان فروخته و من حق شفعه پیدا کرده ام یعنی حق پیدا کرده ام که قیمت معامله را بخریدار بدهم و مالک تمام ملک شوم و این حق شفعه را به خریدار صلح کنم این حق اگر یک میلیون هم ارزش داشته باشد و در قبال یک دینار صلح کرده باشم ساقط میشود و از بین میرود یعنی از من سلب میگردد.

اگر در طرف مصالحه یا در مورد صلح اشتباهی واقع شده باشد باطل است یا هر گاه صلح با کراه صورت گرفته باشد نافذ نیست و اگر در آن تدلیس شده باشد موجب خیار فسخ است یعنی اگر قصد من صلح بشما باشد و در مصالحه نام برادر شما را ذکر کرده باشم و او با سکوت خود مرا اغفال کرده باشد چون صلح با قدم من مطابق نیست باطل است و اگر اسبم را در قبال الاغ شما که بنظرم قاطر

بوده و شما هم اشتباه مرا رفع نکرده‌اید صلح کرده‌ام قانوناً اثری ندارد یا اگر از ترس زور و از بیم مقام شما مالی را برای حفظ کار یا جان یا سایر دارائی خود بصیغه صلح بشما انتقال داده‌ام چنین صلحی که مقرون به رضای و رغبت نیست باطل است ولی اگر از دیگری بیم داشته اضطراراً برای اینکه پولی تهیه کنم و باو بدهم مالی را ولو خیلی ارزان بشما صلح کرده‌ام این صلح باطل نیست و اگر تدلیس کرده باشم و در مقابل مالی که بمن صلح میکنید سخنی از شربت پر تقال باشد و شما حین صلح عوض را شربت پر تقال بدانید و صورت ذهنیه شربت پر تقال را در نظر مجسم کنید و شربت مصنوعی شبیه آن را مورد معامله قرار دهم و با تدلیس در صلح شما را فریفته باشم تدلیس موجب خیار است و شما می‌توانید صلح را فسخ کنید و اگر من در قبال خانه شما مرکبات باغ رامسر خود را بشما صلح کنم و بعد از صلح معلوم شود که موضوع صلح منتفی بوده و باغ رامسر هنوز حتی درخت میوه نداشته است صلح باطل است. صلح چهار رکن دارد که بدون رعایت بعضی از آنها هم واقع میشود ولی اعتبار و رسمیت پیدانمی‌کند و طرف متضرر می‌تواند بعلت عدم رعایت رکن یا ارکان حذف شده از الزام اطاعت آن رهائی یا بدو آن را برهم بزند.

۱ - مصالح - یعنی کسیکه صلح میکند و حاضر است خصومت و دعاوی خود را بصلح خاتمه دهد و طرف ایجاب عقد است.

۲ - متصالح یعنی کسیکه صلح را می‌پذیرد و طرف قبول عقد است.

۳ - مصالح عنه یعنی موضوع صلح و چیزی که مایه و موجب خصومت و تنازع بین دو نفر یا دو طایفه و یا دو کشور شد است.

۴ - مال المصالحه یا عوض یعنی چیزی که عوض موضوع صلح واقع میگردد.

در شریعت اسلام و قانون مدنی ایران و بعضی از قوانین دیگر که صلح بلاعوض تجویز شده رکن چهارم علت تام یعنی شرط صحت صلح نیست و اگر مصالح موضوع صلح را مجاناً بمتصالح صلح کند صلح صحیح و در مقام هبه تلقی و بلا اشکال شناخته



میشود ولی در قوانینی که صلح بلاعوض تجویز نشده باشد حتماً باید عوض منظور گردد ولو اینکه قدری نبات باشد یعنی در صورت عدم رعایت این رکن صلح واقع نمیشود .

اگر صلح سیاسی باشد در عهدنامه شرایط مخصوصی از قبیل ترك مخصوصه و خلع سلاح و برچیدن حکومت نظامی و سانسور مرزی و بازرسی مکاتبات و مخابرات و بازجوئی از عابرین و مسافرین و محدودیت ایاب و ذهاب و عفو عمومی و آزادی مقصرین سیاسی و رد و مبادله اسرای جنگی و الغاء یا ابقاء مقاولات و عهدنامهجات سابق و مقررات خارجی لازم میشود که فعلاً مورد بحث ما نیست و عهدنامه‌های تاریخی مانند صلح قبل از میلاد بین دولت روم و کارتاژ (۲۴۱ ق م) و صلح دوم بین روم و کارتاژ در زمان هانی بال اسپانیولی (ق ۲۰۱ م) و صلح یونانیها با خشایارشا و صلح یونان با اهالی اسپارت و صلح‌های بعد از میلاد از قبیل عهدنامه‌های اوتروک و صلح اسپانیا باوین ، صلح هوبر تسبورک ، صلح ورسای در عهد لوئی شانزدهم ، صلح‌های معروف ناپلئون ، صلح ناپلئون با اطریش ، صلح معروف تیل سیت با روسیه ، صلح بالوئی هیجدهم بعد از جنگ واترلو ، و عهدنامه‌های صلح بعد از جنگ بین المللی اول و دوم نمونه‌هایی هستند که تاریخ و چگونگی صلح و مستندات و شرایط صلح بین الدول را به‌شان میدهند.

برای وقوع صلح حقیقی حتماً باید حق مشکوک یا متنازع فیه وجود داشته باشد یعنی باید حقی باشد، که حین صلح متنازع فیه بوده یا محتمل باشد که مورد اختلاف و تنازع گردد و الاصلح صلح حقیقی نیست بلکه بجای یکی از معاملات دیگر از قبیل بیع، اجاده یا هبه و یا تقسیم و ... واقع میگردد و در این صورت مشمول احکام صلح است ولی احکام خاصه معامله معینی که صلح در مقام آن واقع شده است مرعی نخواهد شد .

اینک یک نمونه سند صلح نامه :